تقدم نوشتار بر گفتار از دیدگاه قلقشندی

حبیب‌الله عباسی *
استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی
صدیقه پوراکبر کسمایی
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

فصلنامهٔ علمی - پژوهشی *نقد ادبی*، س۵، ش۱۹، پاییز ۱۳۹۱ (صص ۱۷۷-۱۹۰)

چکیده

در این مقاله برآنیم که نشان دهیم اگرچه اندیشهٔ «تفوق نوشتار بر گفتار» پس از رنسانس در اروپا مطرح شد و سرانجام در پایان دههٔ شصت و آغاز دههٔ هفتاد سدهٔ بیستم میلادی- که دریدا تقابل‌های دوگانهٔ محوری فرهنگ غرب را شالوده‌شکنی کرد- وجه غالب آن فرهنگ شد؛ در فرهنگ اسلامی، قرآن کریم- سرچشمهٔ اصلی آن تمدن- نقطهٔ عطفی در تبدیل فرهنگ شفاهی به فرهنگ مکتوب بود یا به‌تعبیری، زمینه‌ساز گذار از گفتاربنیادی به نوشتاربنیادی شد. در برخی حوزه‌ها، همچنان گفتاربنیادی غالب بوده و کمتر کسی به‌صراحت از برتری نثر بر شعر سخن گفته است. تاحدودی کتاب ***صبح‌الاعشی فی صناعة الانشاء*** نوشتهٔ قلقشندی در این میان استثناست. ازاین‌رو، پس از معرفی مختصر قلقشندی و آثارش، به بررسی دیدگاه او دربارهٔ برتری و اولویت نثر پرداخته و مهم‌ترین دقایق آن را برشمرده و تبیین کرده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: ***صبح‌الاعشی***، قلقشندی، گفتار، نوشتار.

---

* نویسندهٔ مسئول: abbasiborgan@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۵/۱۷

Archive of SID

www.SID.ir

درآمد

فرهنگ شفاهی یا گفتاربنیادی فقط وجه غالب فرهنگ عربی و ایرانی[1] نبوده است؛ بلکه بیشتر فیلسوفان قدیم یونان نیز مانند سقراط چندان اعتقادی به نوشتار نداشتند. ازهمین‌رو، با دیگران به بحث و جدل می‌پرداختند و تلاش می‌کردند تا با گفته‌های خود آن‌ها را وادارند تا در امور جهان دقیق‌تر بیندیشند و تناقض‌ها را با فکرشان کشف کنند. برخی محققان معتقدند:

> ریشهٔ کلام محوری غربی یا متافیزیک حضور به تخطئهٔ نوشتار در رسالهٔ فایدروس افلاطون برمی‌گردد. در این رساله، افلاطون دقیقاً به این دلیل که در نوشتار لوگوس یا کلام از مکان تکوین خود- از پدر- جدا می‌افتد، نوشتار را شکل برآشوبنده و نامشروع ارتباط می‌داند (مکاریک، ۱۳۸۵: ۲۳۴).

ازاین‌رو، مانند استاد خویش گفتار را بر نوشتار برتر می‌دانست و «نوشتن را کنشی بی‌پدیدارانه می‌خواند که یگانه بهره‌اش یاری به حافظهٔ انسان است؛ ولی او همین حکم و بسیاری از دیگر احکام فلسفی‌اش را نوشت و یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان تاریخ فلسفه شد.» (احمدی، ۱۳۸۵: ۱۳). باوجود این، تقریباً طی قرن‌های طولانی فیلسوفان غرب و شرق تحت تأثیر همین باور و نیز این حکم ارسطو: «واژه‌های گفتاری نمادهای انفعال‌های نفس‌اند و واژه‌های نوشتاری نمادهای واژه‌های گفتاری» (ارسطو، ۱۳۸۷: ۶۷) قرار داشتند و همچنان گفتار بر نوشتار مقدم بود یا به عبارت دیگر، نوشتار حکم طفیلی گفتار را داشت.

پس از عصر رنسانس یا نوزایی اروپا در سدهٔ شانزدهم میلادی، تاحدودی نوشتاربنیادی جای گفتاربنیادی را گرفت. رهاورد این تفوق را در تحولات و دگردیسی‌هایی که در حوزه‌های مختلف جهان غرب پدید آمد می‌توان مشاهده کرد. اما مسئلهٔ تفوق نوشتار بر گفتار به‌وسیلهٔ برخی فیلسوفان از نیمهٔ سدهٔ بیستم مطرح شد؛ به‌ویژه آنان که علیه تقابل‌های دوگانهٔ فلسفهٔ قدیم یونان عصیان کردند. برخی از آن‌ها ازجمله دریدا معتقدند متافیزیک غربی برپایهٔ نگره‌ای دوگانه‌گرا و تقابلی بنیان نهاده شده است؛ به‌گونه‌ای که این نگاه ثنویت‌گرا عرصه‌های مختلف معرفت‌شناسی غرب را به‌شدت تحت تأثیر قرار داده است؛ چنان‌که این نگرش ثنویی در ترجیح طبیعت بر

Archive of SID

www.SID.ir

تمدن در اندیشهٔ روسوی قرن هجدهمی، فرهنگ شفاهی/ نوشتاری لوی اشتروس و تقابل‌های دوگانه‌ای زبان/ گفتار، محور هم‌نشینی/ جانشینی، و محور هم‌زمانی/ درزمانی در نظام زبانی سوسور در قرن بیستم ادامه می‌یابد. او براساس همین، از درون این شبکهٔ تقابلی چالشی جدی را معطوف دوگانگی میان نوشتار و گفتار کرد. جایی که همواره درطول تاریخ تفکر غرب، زبان گفتار (به‌سبب ویژگی حضور) بر زبان نوشتار (به‌علت ویژگی غیاب) برتری داشته و باارزش‌تر انگاشته می‌شده است. برپایه چنین پیش‌فرضی، در فرایند گفتارشفاهی، گوینده و شنونده مدام به هم تبدیل می‌شوند و هر نوع ابهام یا بدفهمی در این گفت‌وگوی دیالکتیکی برطرف می‌شود و امکان انتقال کامل معنا فراهم می‌آید. حال آنکه در متن نوشتاری به‌دلیل غیاب گوینده، این امکان با تردید و ابهام همراه است و چه‌بسا نایافتنی می‌نماید.

دریدا در کتاب ***دربارهٔ نوشتارشناسی*** به تبیین مناسبات گفتار و نوشتار پرداخت و در آن یادآور شد که در متافیزیک غربی، پیوسته گفتار بر نوشتار اولویت داشته است. او در این اثر کوشیده است تا به‌نحوی انگارهٔ گفتار را واژگون کند و نظریهٔ زبان‌شناسی تازه‌ای را برپایهٔ نوشتار پیشنهاد دهد.[۲]

> دریدا این برتری کلام گفتاری به کلام نوشتاری، یعنی بنیان آوامحوری و کلام‌محوری را باور ندارد. او به این بنیان فکری که معنا در گفتار حضور دارد و در نوشتار پنهان است، انتقاد دارد. مورد مقابل را هم نپذیرفته است؛ یعنی این دیدگاه را که نوشتار از گفتار برتر است و معنا در آن حاضر است. او این باور را «نوشته‌محوری» نامیده و تأکید کرده که معنا در متن نوشتاری نیز غایب است. خلاصه، دریدا برتری حضور به غیاب را قبول ندارد و سویهٔ مستقیم معنایی را از سویهٔ نمایندگی و بیانگری برتر نمی‌داند. به‌گمانش، گفتار نیز براساس تمایز و فاصله ساخته شده است و از این نظر تفاوتی با نوشتار ندارد (احمدی، ۱۳۷۰: ۱۳۷).

با آنکه سرچشمهٔ اصلی تمدن اسلامی قرآن کریم بوده است، کلام‌محوری در این تمدن نیز به‌دلیل چیرگی فرهنگ شعری در آن، وجه غالب بوده است. قرآن ضمن آنکه ازدیدگاه جدیدی به انسان و جهان نگریست و خوانش تازه‌ای از آن‌ها به‌دست داد،

Archive of SID

www.SID.ir

چنان نوشتاری را بنیان نهاد که هم در سطح شناختی پیوند جامعه را با جاهلیت گسست و هم ازلحاظ شکلِ بیانی زمینه‌ساز گذار از گفتاربنیادی به نوشتاربنیادی و گذار از فرهنگ بدیهه و ارتجال به فرهنگ تفکر و تأمل شد. قرآن تاحدودی از سیطرهٔ فرهنگ شعری که دیوان عرب خوانده می‌شد کاست. البته رویکردی که قرآن مطرح کرد، نه کلام‌محور صرف بود نه نوشته‌محور؛ بلکه رویکردی میانی بود؛ اگرچه در برخی حوزه‌ها همچنان گفتاربنیادی چیرگی داشت. برای مثال، بلاغت اسلامی بیش از آنکه نوشتارمحور باشد، گفتارمحور بود. اغلب بلاغی‌هایی که دربارهٔ راز بلاغت و زیبایی‌شناسی قرآن بحث کرده و کتاب نوشته‌اند، برای اثبات و تأیید دیدگاه خویش به شعر جاهلی استناد کرده و شواهد شعری مختلفی از آن آورده‌اند. ازجمله ابوعبیده در ***مجازالقرآن*** شیوه‌های کاربرد مجاز را در زبان قرآن بررسی کرده است؛ فرّاء در ***معانی‌القرآن*** برای تأیید نظر خود از شواهد شعر جاهلی کمک گرفته است؛ جاحظ نیز که یکی از ضلع‌های مثلث بلاغت جهان اسلام است، وقتی از نظم قرآن بحث می‌کند از شعر جاهلی بهره می‌برد؛ ابن‌قتیبه نیز در ***مشکل‌القرآن*** از شعر به‌عنوان شاهد سخن خود دربارهٔ مجاز متن قرآن نمونه آورده است؛ رمّانی نیز در کتاب ***النکت فی اعجاز القرآن*** و خطّابی در ***بیان اعجازالقرآن*** نیز بر همان شیوه عمل کرده‌اند. فقط باقلانی ضمن بررسی بیان قرآنی، مقایسهٔ میان آیه و بیت شعری را رد کرده است؛ زیرا ازنظر او، نظم قرآن نوع ویژه‌ای در بیان است که به هیچ روی به کلام عرب نمی‌ماند.[۳]

اگرچه متن قرآنی به‌مثابهٔ نفی شعر تلقی شد، به‌شکل غیرمستقیم عامل گشودن افق‌هایی ناشناخته و بیکرانی بر شعر و پی‌ریزی نقد آن شد. از این رهگذر بود که بوطیقای نوشتاربنیادی به‌وسیلهٔ عبدالقاهر جرجانی در دو کتاب ***اسرارالبلاغه*** و ***دلائل‌الاعجاز*** بنیان نهاده شد تا اوج آن را در سدهٔ نهم در اثر شگرفی مانند ***صبح‌الاعشی*** شاهد باشیم.

همین نظریه‌پردازان و مروّجان نظریهٔ نوشتاربنیادی نیز از نثر بهره می‌بردند؛ اما از نثر- که یکی از سه قالب رایج زبان بود- چندان دفاع نمی‌کردند و همچنان در اغلب آثار بلاغی و ادبی، نثر یا نوشتاربنیادی در درجهٔ دوم اهمیت قرار داشت و کمتر کسی به‌صراحت از برتری نثر بر شعر سخن می‌گفت. در آثار منثور فارسی از موارد بسیار

Archive of SID

www.SID.ir

نادری که در آن برتری نثر بر شعر را می‌بینیم، کلام علی‌بن احمد منتجب‌الدین بدیع جوینی صاحب ***عتبةالکتبه*** است. او از آنجا که قرآن را کلام منثور می‌داند، آن را بر شعر مرجّح دانسته است:

> و سخن منثور را بر منظوم تقدم و مزیت شرف تشبه است به کلام ایزد تعالی و تقدس و این تشابه و تجانس بزرگ‌ترین فضایل و مفاخر است و نظم سخن و تلفیق آن در عقد قوافی ازجهت آن ابداع کرده‌اند تا آراسته‌تر نماید و ضبط آن آسان‌تر باشد و بر زبان خلق سایرتر (بدیع جوینی، ۱۳۸۴: ۲).

شاید کتاب ***صبح‌الاعشی فی صناعةالانشاء*** نوشتهٔ قلقشندی در این میان استثنا باشد. ازاین‌رو، پس از معرفی مختصر شرح حال و آثار قلقشندی، به دیدگاه او دربارهٔ برتری و اولویت نثر می‌پردازیم و مهم‌ترین دقایق آن را برمی‌شماریم و تبیین می‌کنیم.

احوال و آثار قلقشندی

احمدبن علی‌بن احمد نزاری قلقشندی قاهره‌ای به سال ۷۵۶ق در قلقشنده، روستایی نزدیک قاهره، در خانوادهٔ اهل علم متولد شد. او در قاهره فقه و ادب آموخت و سرآمد زمانهٔ خویش شد. قلقشندی بیشتر ایام عمر خویش را به تدریس و تألیف مشغول بود. در آغاز سدهٔ نهم قمری مدتی عهده‌دار دیوان انشای سرزمین مصر بود. در همین زمان بود که به تألیف اثر شگرف خویش یعنی ***صبح‌الاعشی*** پرداخت و در شوال سال ۸۱۴ق آن را به‌پایان رساند. قلقشندی علاوه‌بر این کتاب آثار دیگری هم تألیف کرد: ***ضوء الصبح المسفر و جنی الدوح المثمر*** خلاصهٔ کتاب ***صبح‌الاعشی***؛ ***الغیوث الهوامع فی شرح جامع المختصرات و مختصرات الجوامع*** در علم فقه شافعی؛ ***نهایة الأرب فی معرفة القبائل العرب*** در علم انساب؛ ***قلائد الجمان فی قبائل العرب*** در علم انساب.[۴] قلقشندی همچنان به تعلیم و تألیف مشغول بود تا سرانجام روز شنبه دهم جمادی‌الآخر سال ۸۲۱ق در ۶۵ سالگی درگذشت.

صبح‌الاعشی

صبح‌الاعشی جامع‌ترین و گسترده‌ترین دایرةالمعارف ادبی، تاریخی و اجتماعی فرهنگ عربی در روزگار تألیف آن یعنی نیمهٔ سدهٔ نهم هجری است. این اثر شگرف

Archive of SID

www.SID.ir

در ۱۴ جلد و حدود ۷هزار صفحه برای نخستین‌بار طی سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۰م به همت چاپخانهٔ امیریهٔ قاهره منتشر شد.

صبح‌الاعشی مشتمل بر مقدمه‌ای مبسوط دربارهٔ مبادی و اصول نگارش، پنج باب و ده مقاله به شرح زیر است:

مقالهٔ اول در نگارش و تاریخ دیوان انشاء و شامل دو باب: امور علمی و امور عملی است.

مقالهٔ دوم در جغرافیا و شاخه‌های مختلف آن و دربردارندهٔ چهار باب است: شرح زمین، ذکر خلافت و خلافای آن، ذکر دیار مصری و مضافات آن، و سرزمین‌های محیط بر مملکت مصر از چهار جهت.

مقالهٔ سوم در ذکر کنیه‌ها و لقب‌ها و مقدار قطع ورق‌ها و قلم‌ها و کاغذهای بیاض است و چهار باب دارد و هر باب دارای دو فصل است.

مقالهٔ چهارم مهم‌ترین و گسترده‌ترین مقالهٔ کتاب است. این مقاله مشتمل بر مصطلحات موجود در مکاتبات میان حاکمان شرق و غرب از آغاز اسلام است به‌همراه فهرست‌های فرهنگی لقب‌های حاکمان و صاحب‌منصبان. همچنین، این مقاله دربرگیرندهٔ برخی از نوادر نامه‌های مهم مانند نامهٔ جواد ایوبی به فرانک پادشاه بیت‌المقدس و نامه‌های ابوالحسن مرینی و ابن‌قلاوون و صلاح‌الدین به بردویل پنجم پادشاه بیت‌المقدس است. این مقاله در دو باب نوشته شده است که باب نخست آن دو فصل و باب دوم هشت فصل دارد.

مقالهٔ پنجم در بیعت‌ها و پیمان‌ها و دربردارندهٔ بسیاری از نصوص و فرمان‌های تاریخی است و مشتمل بر چهار باب و هر باب دو فصل دارد، به‌جز باب چهارم که دارای سه فصل است.

مقالهٔ ششم در وصیت‌های دینی، طرخان‌ها و عفونامه‌هاست و چهار باب دارد و هر باب شامل دو فصل است.

مقالهٔ هفتم در اقطاعات و احکام آن و نمونه‌هایی از آن و دارای دو باب و هر باب دو فصل است.

Archive of SID

www.SID.ir

مقالهٔ هشتم در سوگندها و انواع آن‌ها و سوگند هر ملت و کیش است و شامل دو باب دوفصلی است.

مقالهٔ نهم در امان‌نامه و چگونگی انعقاد آن‌ها با ملت‌ها و دین‌های مختلف و پیمان‌های صلح و انواع آن است و پنج باب دوفصلی دارد.

مقالهٔ دهم در انواع نگارشی است که ارتباطی با انشاء ندارد؛ مانند مقامات، رسائل و هزلیات. این مقاله در دو باب تنظیم شده: باب نخست آن دارای شش فصل و باب دوم دو فصل است.

در خاتمهٔ کتاب از امور و مسائلی سخن گفته شده که به انشاء مرتبط‌اند؛ مانند برید و تاریخ آن و پیک‌های برید مثل کبوتران و چارپایان. این خاتمه نیز مشتمل بر چهار باب دوفصلی است (قلقشندی، ۱/ ۱۱-۳۳).

چنان‌که از همین گزارش مختصر از محتویات و موضوعات کتاب برمی‌آید، این اثر از برخی جهات منحصربه‌فرد است. نخست به‌دلیل اشتمال آن بر اسناد دیوان انشاء تا زمان خود مؤلف، به‌ویژه که خود نویسنده در آغاز سدهٔ نهم مدتی ریاست آن را عهده‌دار بود و همچنین دربرداشتنِ برخی رسائل و نامه‌های ارزندهٔ ادبی، تاریخی و علمی مانند رسالهٔ مفاخره میان علوم؛ دیگر اینکه این کتاب دربردارندهٔ گفتمان‌های متعدد است؛ به‌گونه‌ای که این مقالات ده‌گانه و مقدمه و خاتمهٔ آن شامل بیش از ۲۵۰۰ اصطلاحی است که در دیگر کتاب‌های قبل و بعد از آن کمتر یافت می‌شود. پژوهشگر مصری، محمد قندیل، در ***التعرف بمصطلحات صبح‌الاعشی*** به گردآوری و تعریف این اصطلاحات پرداخته است.

نکتهٔ ظریف بسیار مهم این اثر که تاحدودی تحت‌الشعاع مطالب ارزندهٔ دیگر کتاب قرار گرفته، مقولهٔ نگارش و کتابت آن است که وجه غالب و عنصر مسلط در آن به‌شمار می‌آید؛ زیرا اغلب مطالب آن به نگارش مرتبط است؛ ازهمین‌رو صناعت انشاء در عنوان کتاب هم آمده است. از میان انبوه مطالب نوشته‌شده دربارهٔ نگارش، آنچه که ازنظر نگارندگان این مقاله مهم‌تر است، تأکید نویسنده بر نوشتار و ترجیح پیدا و پنهان آن بر گفتار است. این مهم بیشتر در بخش مقدمه و مقالهٔ نخست کتاب آشکار است.

Archive of SID

www.SID.ir

چنان‌که پیشتر ذکر شد، انقلاب نگارشی اولیه که در زبان عربی در قلمرو نثر دربرابرِ گفتار و شعر پدید آمد، نگارش قرآن بود. این نوع نگارش جهان را ازلحاظ واقعی و غیبی، صورت و معنا در یک نظام زبانی متبلور کرد. به تعبیر دیگر، رؤیایِ خاصِ آن را در چنان کسوت بیانی ویژه‌ای عرضه کرد که نه شعر است و نه نثر. اگر هم روا باشد آن را شعر یا نثر بخوانیم، می‌گوییم شعری است نه مانند شعر و نثری است نه مانند نثر. از این نظر، قرآن از انواع ادبی دیگر فراتر می‌رود و نوع تازه‌ای می‌آفریند؛ اما این نوع نگارشی جدید فقط حاصل رؤیای تازه‌ای از جهان است (أدونیس، ۲۰۰۲: ۴/ ۱۹). این نگارش چنان اساس و بنیادی نهاد که هرگونه نگارشی پس از آن، زمانی درست است که از اصول و قواعد معمول بیرون جهد و قواعد تازه‌ای ایجاد کند.

نگارش به‌مثابهٔ یک پیشه، با تدوین قرآن آغاز شد. اگرچه این فن پیش از قرآن در زبان‌های سریانی و آرامی سابقه داشته و پیشتر از آن نیز در زبان‌های فنیقی، بابلی و سومری این اصطلاح شناخته‌شده بود، کتاب مدوّنی به زبان عربی پیش از آن در دست نیست. معنای نخستین کاتب در عربی، تدوین‌کننده یا ناسخ است و این همان معنایی است که در اروپای قبل از سدهٔ شانزده رایج بود؛ اما معنای دوم آن که نویسنده/ مؤلف است، در اروپای پس از سدهٔ شانزده شایع شد و در زبان عربی نیز از سدهٔ هفتم (اول هجری) در دمشق.[۵] نگارش به‌عنوان حرفه، تدوین، نقل یا تصنیف همچنان ادامه داشت. اما نگارش به‌معنای جدید آن در قرن دوم پدید آمد و با صوفیانی مانند نفّری (ف. ۳۵۴ق) و توحیدی به مرتبهٔ بالایی از پختگی و تنوع رسید (همان‌جا). در معنای جدید، نویسنده فقط به فرد فرهیخته و کسی که تألیف می‌کند اطلاق نمی‌شود؛ بلکه کسی است که از موهبت نگارش بهره‌مند باشد و به‌شکل خاص و ممتازی می‌نویسد یا به عبارت دیگر، دارای چنان سبک و شخصیتی در نگارش باشد که به او صدای خاص و ویژگی ممتازی ببخشد و چنان فردیتی که او را از غیر متمایز کند؛ یعنی دارای رؤیای خاص از جهان باشد و نیز سبکی ویژه برای بیان این رؤیا.

این نگارش در کنار خطابه- شعر و جدای از آن پدید آمد. شکل‌گیری آن با تکامل و پیشرفت گفتار همراه نبود؛ بلکه به‌صورت گسسته بود. این گسستگی مانند گفتار و

Archive of SID

www.SID.ir

شعر در درجه و مرتبه نبود؛ بلکه در نوع بود. خطابه- شعر امری فطری است که بر بداهه استوار است؛ اما نگارش امری اکتسابی است که با تحمل مشقت و رنج بسیار همراه، و دور از هرگونه تکلّف و تصنّع است.

چنان‌که قلقشندی در مقدمهٔ مفصل کتاب گفته است، برخی از عرب‌ها در اهمیت نگارش مبالغه کرده‌اند تاحدی که آن را صناعتی می‌انگاشتند که زندگی جدیدشان ایجاب کرده است؛ ازجمله سعیدبن عاص می‌گوید: «کسی که ننویسد، دست راست وی حکم دست چپ را دارد» و معن‌بن زائد هم می‌گوید: «وقتی دستی ننویسد، آن دست حکم پا را دارد». نیز آورده‌اند «دستی را که نمی‌نویسد، دیه‌ای نیست.» (قلقشندی، ۳۶). وقتی صناعت نگارش چنین اهمیتی داشته باشد، پس منزلت و مرتبت نویسنده از دیگر مردم بیشتر است. زبیربن بکار می‌گوید: «نویسندگان حکم پادشاهان را دارند و دیگران حکم عوام‌الناس.» (همان، ۴۳). ابن‌مقفع هم نوشته است: «مردم به نویسندگان بیشتر نیاز دارند تا نویسندگان به پادشاهان.» (همان‌جا).

با اینکه برخی از آن‌ها نثر را بر شعر برتری می‌دادند و مانند پدیدهٔ جدیدی می‌انگاشتند که با خطابه- شعر رقابت می‌کند و در جایگاه آن قرار می‌گیرد؛ اما آنان به معنای ژرف نگارش و به نتایج مترتب بر آن پی نبردند. پس از شکل‌گیری و استحکام نگارش، منتقدان از دو نوع کلام سخن گفتند: شعر و نگارش؛ یعنی گفتار و نوشتار به این اعتبار که خطابه همزاد شعر است. ازاین‌روست که عسکری کتاب خود را ***الصناعتین، الکتابة و الشعر*** می‌نامد و ابن‌اثیر اثر خود را ***المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر*** می‌خواند. در اینجا مقصود از کاتب، بعد صناعت و حرفه‌ای آن نیست؛ بلکه بعد انشائی آن منظور است؛ یعنی ابتکار اسلوب نو و معانی جدید (ر.ک همان، ۵۸- ۶۱).

قلقشندی در مقدمهٔ ***صبح‌الاعشی*** که مشتمل بر پنج باب است، دربارهٔ مبادی و اصول نگارش بحث کرده است. در اینجا برای پرهیز از اطالهٔ سخن به ذکر نکته‌های مهمی می‌پردازیم که با موضوع این مقاله همخوانی دارد:

۱. «کتابت در لغت، مصدر "کتب"... و معنای آن گردآوری است. می‌گویند: "تکتّبت القوم"؛ یعنی مردم جمع شدند و گروه اسبان را نیز "کتیبه" گفته‌اند... و خط را

Archive of SID

www.SID.ir

ازآن‌رو کتابت خوانده که برخی حروف را با حروف دیگر فراهم می‌آورد.» (همان، ۵۱).

۲. ابن‌الاعرابی گفته: کتابت به‌معنای دانش است، چنان‌که «یکتبون» در کریمهٔ «ام عندهم الغیب فهم یکتبون» (۵۲: ۴۱) به‌معنای یعملون (می‌دانند) است. و همچنین کلمهٔ «کاتباً» در نامه‌ای که حضرت رسول (ص) با معاذ و همراهانش به اهل یمن گسیل داشت به همین معناست: «انی بعثت الیکم کاتباً». ابن‌اثیر در ***غریب‌الحدیث*** می‌گوید: «آن حضرت از کاتباً، عالماً اراده فرمود. عالم را کاتب نامیده‌اند؛ زیرا غالباً کسی کتابت می‌دانسته که علم و معرفتی داشته است و کاتب نزد آنان، نادر و کمیاب بود.» (همان‌جا).

۳. اما صاحب ***مواد‌البیان*** از آن به «صناعت روحانی»ای تعبیر می‌کند که از رهگذر آن می‌توان به مراد و مقصود خویش عینیت بخشید و آن را تبیین نمود. اما در جای دیگر، روحانیت را به الفاظی که کاتب تخیل می‌کند و همچنین تصویرهای باطنی تفسیر کرده است. و تصریح می‌کند که این الفاظ و تصاویر با خطی که قلم ترسیم می‌کند به قید کتابت درمی‌آید؛ چه پس از حضور تصویر عقلی و باطنی، تصویر حسی آشکار می‌شود (همان، ۵۱-۵۲).

۴. «در گذشته، لفظ نگارش به صناعت انشاء اختصاص داشت تا آنجا که از آن فقط «کتابت انشاء» اراده می‌شد؛ لذا وقتی به کسی کاتب می‌گفتند، از آن، تنها معنای نویسنده را اراده می‌کردند... .» (همان، ۵۲). اما در ترکیب کتابت انشاء- که نوعی اضافهٔ تخصیصی است- نگارش به انشاء- که اصل موضوع است- اضافه شده و آن مصدر «انشأ الشیء» است؛ یعنی چیزی را آفرید و اختراع کرد بی‌آنکه از نمونه یا الگوی خاصی تقلید و پیروی کند.

۵. لازمهٔ کتابت انشاء، اشراف بر هر نوع نگارش است... چون نیازمند تصرف در معانی معمول است، و همچنین بیان آن معانی با الفاظی که استعمال آن‌ها به‌وسیلهٔ فردی مسبوق به سابقه نباشد. البته مشقّتی غیرقابل پنهان متوجه تجربه‌کنندهٔ این صناعت است، به‌ویژه وقتی کاتب بخواهد بر کسی برتری جوید و در به‌کارگیری فن نگارش از دیگران سبقت گیرد، یا جای پای افراد برجسته‌ای گام نهد تا انتحال کلام آنان کند و آن را در جایگاهش قرار دهد با رعایت جزالت لفظ و حلاوت

Archive of SID

www.SID.ir

معنا و بلاغت بایسته‌اش. آنچه برای تحصیل این مهم بدان نیازمند است، ابداع معانی بکر برای امور جدیدی که مانند آن گفته نشده و هیچ‌کس قبلاً در نگارش آن پیشی نجسته باشد؛ چه این حوادث و وقایع پایان ندارد و حد و مرزی نمی‌شناسد. ازاین‌رو، ضیاءالدین‌بن الاثیر در ***المثل‌السایر***، ***مقامات حریری*** را مذمت کرده و خوار داشته است، به این دلیل که مقامات تصویر قراردادی در قالب حکایت‌هایی با آغاز و پایانی همسان است. برعکس نگارش که معمولاً پایان و انجام آن سخت غیرقابل پیش‌بینی است. اگر نویسنده به آنچه که در بدترین زمانی می‌نویسد، آگاه باشد، نوشته‌اش در این حالت بیشتر به مقامات شبیه است (همان، ۵۵).

۶. شعر «در وزن و قافیه‌ای محصور است که شاعر، علاوه‌بر شکل و معنا، به الفاظ بسیار و تقدیم و تأخیر و قصر و حصر آن‌ها و آنچه ضرورت شعری ایجاب می‌کند، نیاز دارد.» (همان، ۵۸). تابع الفاظ بودن معانی شامل دو چیز است: نخست آنکه معنا محدود به الفاظ است؛ یعنی به شکل. آنچه ذاتاً محدود است، معنا در آن کم‌اهمیت است و به این دلیل در شعر، اصرار و تأکید بر معنا نیست؛ بلکه بر لفظ است. دیگر آنکه بیتْ قالب شعری است و باید از الفاظ سازگار با این قالب، ازجهت وزنی، پر شود. این به معناست که الفاظ ذاتاً تابع قالب ازپیش آماده‌ای هستند و به این سبب شاعر در آغاز، آزادی خود را در انتخاب الفاظ و تعداد آن‌ها و نیز غنا بخشیدن به معنا از دست می‌دهد؛ این گونه است که معنای آن محدود و مشخص می‌شود؛ زیرا در قالب معین و محدودی ریخته شده است؛ قالبی که به‌لحاظ نقش الفاظ و شمار آن‌ها محدود است. درحالی که «سخن منثور به این چیزها نیازمند نیست و الفاظ در آن تابع معانی هستند.» (همان‌جا). تابع معانی بودنِ الفاظ امری است که:

> متضمّن آزادی ابتدایی در انتخاب شکل (الفاظ، ترکیب‌ها و ساخت‌ها) متناسب و سازگار با معنای تازه و نامسبوق است؛ زیرا این معنا محصول تجربه‌های قوی و نامتناهی است. ازآن‌رو که این معنا از تجربهٔ نامتناهی سرچشمه می‌گیرد، شکل آن نامتناهی است. به همین دلیل، الفاظ نیز تابع این معانی هستند (أدونیس، ۲۰۰۲: ۴/ ۲۴-۲۶).

۷. نویسنده فقط چیزی را که در درونش معنای خاصی دارد، می‌نویسد؛ حال آنکه شاعر در هر لحظه می‌تواند قالب‌های معینی را با الفاظ مشخصی پر کند، بدون اینکه

Archive of SID

www.SID.ir

بتواند ضرورتاً چیز تازه‌ای بگوید؛ یعنی چیزی را بر آنچه که مسبوق به سابقه است بیفزاید. بدین‌سان، درمی‌یابیم که چگونه شعر دچار تقلید و تکرار می‌شود و چگونه بعضی منتقدان تلاش کرده‌اند شعر را به تقلید و تکرار منحصر کنند و میزان ارزش آن را به میزان مطابقت آن با نمونه و الگو پیوند دهند. شاید قالبی بودن شعر است که صناعتش را آسان می‌کند؛ صناعتی که منتقدی مانند عسکری را وامی‌دارد تا در کتاب ***صناعتین*** بنویسد: «وقتی شعر بسیار گفته شود و متاع آن بر هرکسی از عوام و فرومایگان عرضه گردد، بر شعر همان می‌رود که بر بازی شطرنج رفته است، به‌ویژه آن زمان که در دست همه بیفتد.» (قلقشندی، ۱/ ۶۱). صاحب ***صناعتین*** تلاش می‌کند میان گفتار یا شعر و نگارش سازگاری ایجاد کند؛ پس می‌نویسد: «با این‌همه، کامل‌ترین ویژگی‌های خطیب و نویسنده آن است که هر دو شاعر باشند، چنان‌که کامل‌ترین صفات شاعر آن است که هم خطیب و هم نویسنده باشد.» (همان‌جا).

نتیجه‌گیری

از آنچه بحث شد چنین برمی‌آید که اگرچه قرآن و دین اسلام مبلّغ نوشتاربنیادی بوده، تاحدودی تحت‌الشعاع سنت شفاهی یا گفتاربنیادی قرار گرفته است. همچنین، باید به‌یاد داشت نوشتار در دگردیسی‌های اجتماعی و فکری جامعه به‌طور مستقیم تأثیر نمی‌نهد؛ اگرچه برخی گمراهی را یکی از پیامدهای نوشتار می‌دانند. اما آنچه مهم است این است که مردم با نوشتار چه می‌کنند نه اینکه نگارش با مردم چه می‌کند؛ نگارش امکانات و تمهیدات بسیاری برای انسان فراهم می‌کند که به‌وسیلهٔ گفتار هرگز امکان‌پذیر نیست. به عبارت دیگر، نگارش پیشه و حرفه‌ای است که به انسان فرصت می‌دهد تا به انجام امور بسیاری قیام کند یا امکان اقدام و اجرای آن‌ها را برای او فراهم آورد تا بتواند اهداف خویش را محقق کند.

همچنین، دریافتیم که ترجیح گفتار بر نوشتار در فرهنگ اسلامی و ایرانی، تداوم گفتمان مسلط پیش از اسلام در این دو فرهنگ بوده که در رگ و پی آن‌ها سخت ریشه دوانده تا جایی که صبغهٔ عقیدتی پیدا کرده است. سنت شفاهی و کلام‌محوری فرزند خلف و ثمرهٔ چنین باوری بوده و گفتمان مسلط این فرهنگ‌ها درطول تاریخ

Archive of SID

www.SID.ir

شده است. شاید همین امر مانع از آن می‌شده است که بسیاری از آثار شفاهی که به‌صورت روایی و سینه‌به‌سینه نقل می‌شده، در قالب نوشتار درآید. نکتهٔ آخر این است که به‌طور کلی کم بودند افرادی که از برتری نوشتار بر گفتار آشکارا سخن گفته باشند تاحدی که قلشقندی در این میان استثناست.

پی‌نوشت‌ها

۱. آموزگار در این‌باره می‌نویسد:

> در اساطیر ایران نیز به‌دلیل تقدسی که به منثره (یعنی گفتار مقدس) داده می‌شود و به‌دلیل اهمیتی که ایزد مانسرسپند، ایزد موکّل بر کلام مقدس که دهمین آفریدهٔ مینوی اورمزد است، در دنیای فراسویی ایران دارد؛ خط مقامی نمی‌یابد و هرگز قدرت آن همپای نیروی جادویی سخن نمی‌شود. ما نه‌تنها ایزد موکل بر نگارش نداریم؛ بلکه در فرهنگ کهن ایرانی خط پدیده‌ای دیوی و هنری است که تهمورث از اهریمن و دیوان می‌آموزد (۱۳۱۸: ۴۱۴).

۲. در این‌باره ر.ک: Derrida, 1997 (1967): 114-160؛ ضیمران، ۱۳۷۹: ۲؛ أولسون و تورانس، ۲۰۱۰: ۳۵-۶۰.

۳. در این‌باره ر.ک: أدونیس، ۲۰۰۰: ۳۶-۳۹ و ۱۳۸۸: ۷۷-۷۹.

۴. دربارهٔ شرح احوال و آثار او ر.ک: ابن‌عماد الحنبلی و ابوالفلاح عبدالحی، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*: ۱۳۵۰؛ قلقشندی، *صبح‌الاعشی فی صناعة الانشاء*: ۱۹-۲۴؛ قلقشندی، ۲۰۰۹: ۴-۶؛ *الضوء اللامع فی اعیان القرن التاسع للسخاوی*: ۲۴۹؛ وب‌سایت www. Alwaraq.net.

۵. گفته‌اند اول کسی که کتابی تصنیف کرد، زیادبن ابیه در «مثالب» بود؛ اما به دست ما نرسیده است. اولین کتابی که به دست ما رسیده و چاپ هم شده، ***اخبارالامم الماضیه*** تألیف عبیدبن شربه الجرهمی است که معاویه او را از صنعا (یمن) به دمشق فراخواند. این کتاب در حیدرآباد به سال ۱۹۴۷ چاپ شد (برکلمان، ۲۵۰-۲۵۱).

منابع

- ابن‌عماد الحنبلی و ابوالفلاح عبدالحی (بی‌تا). ***شذرات الذهب فی اخبار من ذهب***. داراحیاء التراث العربی.
- احمدی، بابک (۱۳۸۵). ***سارتر که می‌نوشت***. تهران: نشر مرکز.
- ـــــــــــ (۱۳۷۰). ***ساختار و تأویل متن؛ (شالوده‌شکنی و هرمنوتیک)***. تهران: نشر مرکز.

Archive of SID

www.SID.ir

- أولسون، دیفید ر. و نانسی تورانس (۲۰۱۰). ***الکتابیة و الشفاهیه***. ترجمهٔ صبری محمدحسن. مراجعه و تقدیم حسن‌البنا عزالدین. القاهره: المرکز القومی للترجمه.
- أدونیس (۲۰۰۲). ***الثابت و المتحول***. بیروت: دارالساقی.
- ـــــــــ (۲۰۰۰). ***الشعریة العربیة***. بیروت: دارالآداب.
- ـــــــــ (۱۳۸۸). ***متن قرآنی و آفاق نگارش***. ترجمهٔ حبیب‌الله عباسی. تهران: سخن.
- ارسطو (۱۳۸۷). ***منطق ارسطو (ارگانون)***. ترجمهٔ میرشمس‌الدین ادیب سلطانی. تهران: نگاه.
- برکلمان، کارل (بی‌تا). ***تاریخ الادب العربی***. نقله الی العربیه عبدالحلیم النجار. قم: دارالکتاب الاسلامی.
- ضیمران، محمد (۱۳۷۹). ***ژاک دریدا و متافیزیک حضور***. تهران: هرمس.
- قلقشندی، ابوالعباس احمدبن علی (بی‌تا). ***صبح‌الاعشی فی صناعة الانشاء***. المؤسسة المصریة العامة للتألیف و الترجمة و الطباعة و النشر
- ـــــــــــــــ (۲۰۰۹). ***ضوء الصبح المسمر و جنی الدوح المثمر، مختصر صبح‌الاعشی فی صناعة الانشاء***. القاهره: شرکة نوابغ الفکر.
- مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۵). ***دانش‌نامهٔ نظریه‌های ادبی معاصر***. ترجمهٔ مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگاه.
- آموزگار، ژاله (۱۳۱۸). ***زبان فرهنگ اسطوره***. تهران: معین.
- پین، مایکل (۱۳۸۰). ***لکان دریدا کریستوا***. ترجمهٔ پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز.
- بدیع جوینی، منتجب‌الدین علی‌بن احمد (۱۳۸۴). ***عتبةالکتبه***. به تصحیح و اهتمام محمد قزوینی و عباس اقبال. تهران: اساطیر.
- Derrida, Jacques (1997 [1967]). *Of Grammatology*. Gayatri Chakravorty Spivak (Tr.). Baltimore: John Hopkins University Press. Pp.114-160.
- www. Alwaraq.net

Archive of SID

www.SID.ir